

پدیدارشناسی و مسئله ای به نام «معنی»

پدیدار شناس باید پاسخ گوید که اگر زندگی انسان با روبرو شدن با پدیده ها سامان می یابد و تحقق می پذیرد، معنی زندگی چیست؟ و چگونه می توان با معنی آن به عنوان پدیده روبرو شود؟



پدیدار شناس باید پاسخ گوید که اگر زندگی انسان با روبرو شدن با پدیده ها سامان می یابد و تحقق می پذیرد، معنی زندگی چیست؟ و چگونه می توان با معنی آن به عنوان پدیده روبرو شود؟
به گزارش خبرگزاری مهر، پدیدارشناسی و مسئله ای به نام «معنی» گفتاری از استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی است که از نظراتان می گذرد؛

«ذو مراتب بودن» خصلت ذاتی هستی است و جز در وجود، در جای دیگر تحقق نمی پذیرد. وقتی گفته می شود «وحدت، خصلت ذاتی وجود است» نباید چنین پنداشت که وحدت، عارض بر وجود می شود و سپس وجود به صفت «واحد» موصوف می گردد زیرا بیرون از وجود چیزی نیست که بتوان عارض بر وجود دانست. بنابراین، همان گونه که عنوان «وجود» از حقیقت آن ناشی می شود؛ یعنی مصداق عنوان «وجود» جر همان مصداق عنوان «واحد» چیز دیگری نیست.

مساوقت در جایی اطلاق می شود که دو عنوان یا بیشتر، مصداق واحد داشته باشند. بنابراین، وحدت حقیقی «وجود» است و هستی حقیقی نیز «وحدت» شناخته می شود. وجود مطلق که صرف هستی است، جز در مظاهر و مجالی به ظهور نمی رسد. به طور کلی می توان گفت: «مطلق» جز در «مقید» ظاهر نمی شود و صرف نیز جز در آنچه صرف نیست، آشکار نمی گردد.

کسانی که از پدیدارشناسی (phenomenology) سخن می گویند، یکسان نیستند و به مکتب های مختلف و متفاوت وابستگی دارند؛ ولی اصل این سخن که «ما همواره با پدیده ها روبرو هستیم» یک سخن معقول و منطقی است. این سخن آن چنان محکم و معتبر است که می توان گفت: «انسان نیز به عنوان یک تعین با پدیده ها روبرو می شود، نه به عنوان یک موجودی که مطلق است و از هرگونه قید و تعین برکنار شناخته می شود» زیرا مطلق از آن جهت که مطلق است، هرگز با چیزی روبرو نمی شود و به طور کلی می توان گفت در «مطلق» هرگونه مواجه شدن یا در برابر قرار گرفتن که حاکی از نوعی دوگانگی است بی معنی است.

«مطلق» همیشه منشأ شناخته می شود و البته آنچه منشأ همه چیز شناخته می شود چگونه ممکن است با آنچه از آن ناشی می شود، در تقابل باشد؟ واژه فنومن یا کلمه «پدیده» و «پدیدار» بدون تردید از منشأ حکایت می کند. اگرچه ممکن است منشأ پدیدارها همواره ناشناخته و غیرمتعین بوده باشد؛ اما غیر متعین بودن و ناشناخته ماندن، هرگز به معنی «نبودن» نیست. ابهام در مقام اثبات، غیر از ابهام در مقام ثبوت است. مبهم بودن و ناشناخته ماندن را نمی توان با نبودن یکسان دانست و حکم واحد در مورد آنها صادر کرد.

کسانی که خود را پدیدار شناس می دانند، ادعا می کنند که همواره با پدیده ها روبرو می شوند و این روبرو شدن با پدیده ها، زندگی آنها را صورت و سامان می بخشد. این سخن، درست و به هنجار است و در صحت آن نمی توان تردید روا داشت؛ ولی یک پرسش در اینجا پیش می آید که پدیدار شناس باید به آن پاسخ گوید و آن اینکه اگر زندگی انسان با روبرو شدن با پدیده ها سامان می یابد و تحقق می پذیرد، معنی زندگی چیست؟ و چگونه می توان با معنی آن به عنوان پدیده روبرو شود؟

به دیگر سخن انسان در این عالم زندگی می کند و در آن سکونت دارد؛ ولی آیا کسی که در این عالم ساکن است، می تواند به مشاهده کل عالم دست یابد و آن را در مجموع به عنوان یک پدیده ادراک کند؟ پاسخ به این پرسش ها آسان نیست و انسان که خود جزئی از این عالم است نمی تواند با مجموع عالم به عنوان یک پدیده روبرو گردد. اگر درک و دریافت انسان در عالم، تحقق می پذیرد، چگونه می توان مجموع عالم را که به منزله ظرف برای ادراک شناخته می شود به ادراک در آورد